

عوامل مؤثر در ایجاد بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی منطقه خلیج فارس

عبدالرضا فرجی راد *

سید مصطفی هاشمی **

چکیده:

در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس عوامل بسیاری توان برهم‌زدن ثبات سیاسی و امنیتی منطقه را دارد. هر یک از عوامل دارای ابعاد متفاوتی‌اند و در سطوح متفاوتی قرار دارند. با این حال در منطقه خلیج فارس، مهم‌ترین عاملی که ساخت ذهنی منطقه را تشکیل داده "رقابت" است و به عنوان عامل فرادست؛ دیگر عوامل بی‌ثبات را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. سؤال اصلی پژوهش این است که ناپایداری و بی‌ثباتی در منطقه خلیج فارس ریشه در چه عواملی دارد و آیا عاملی وجود دارد که بتواند دیگر عوامل را تحت‌الشعاع خود قرار دهد و به عنوان عامل اصلی در بی‌ثباتی منطقه به حساب آید؟ فرضیه مقاله در پاسخ به سؤال پژوهش این است که عوامل متعددی در منطقه وجود دارد که باعث

* دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

** دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران
(نویسنده مسئول: m.hashemi2006@gmail.com).

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۱

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره بیست و یکم، صص ۲۶۷-۲۹۳

بی‌ثباتی در منطقه شده‌اند با اینحال مهم‌ترین عاملی که ظرفیت ایجاد ثبات و یا بی‌ثباتی در منطقه خلیج فارس را دارد، “نظام ژئوپلیتیک” منطقه است و هر یک از نظام‌های سیاسی منطقه در تلاشند تا به یک جایگاه برتر در این ساختار ژئوپلیتیک برسند. نظام‌های متعدد امنیتی ناشی از ساختار ژئوپلیتیکی و نظم ژئوپلیتیک دوقطبی منطقه‌ای بوده و زمینه اصلی بروز چالش‌های سیاسی در منطقه می‌باشد؛ درحالی‌که تغییر ساخت ژئوپلیتیک منطقه منجر به تغییر نظام امنیتی منطقه شده و رویکرد سیاست خارجی دولت‌های منطقه، ظرفیت خنثی‌سازی و بلااثر کردن عوامل تنش‌زای منطقه را خواهد داشت و بستر را برای ایجاد ثبات امنیتی و سیاسی در این منطقه فراهم می‌نماید. مقاله به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای نظیر کتب، مقالات، اینترنت و مصاحبه با اساتید و نخبگان دانشگاهی به نگارش درآمده است.

واژه‌های کلیدی: منطقه خلیج فارس، رئالیسم تهاجمی، رئالیسم تدافعی، امنیت، ساختار ژئوپلیتیک.

مقدمه

پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، باعث تغییر ساخت ژئوپلیتیک نظام بین‌الملل شد و بعد از چهار دهه گسست در فضای ژئوپلیتیک بین‌الملل، شرایط برای همگونی و همسانی فضای ژئوپلیتیک بین‌الملل در حال فراهم شدن بود. فوکویاما به تعبیر خویش، شرایط را برای گذار یکدست نظام جهانی به سوی پذیرش لیبرال دموکراسی مهیا می‌دید و از آن به عنوان پایان تاریخ نام برد. با این حال هانتینگتون با درک تضادهای تمدنی، ایدئولوژی اسلامی را رقیب اصلی لیبرال دموکراسی خواند که توانایی به چالش کشیدن اندیشه‌های لیبرال دموکراسی غرب را دارد. لذا با طرح نظریه جنگ تمدن‌ها، نظام‌های لیبرال را مجاب کرد که نفوذ اندیشه اسلامی را در سرحدات مرزهای اروپا متوقف کنند و نتیجه‌ی آن چیزی نبود جز درگیری در سرحدات مرزهای اسلامی و لیبرال دموکراسی که منجر به تجزیه یوگسلاوی و درگیری‌های خونین صرب‌ها علیه مسلمانان بوسنی هرزگوین شد. نظام لیبرال دموکراسی با یک حرکت آفندی، نه تنها توانست از پیشروی اسلام به درون مرزهای خود جلوگیری کند و مانع شکل‌گیری آشوب و بی‌نظمی در درون مرزهای خود شود بلکه با هدایت این جنگ و آشوب به درون مرزهای جغرافیایی اسلام، باعث درگیری و هرجومرج درون مرزهای اسلامی را فراهم آورد. منطقه خاورمیانه، مدت زیادی است که دچار تغییرات همراه با خشونت شده است و جریان‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی هر از گاهی سر برمی‌آورند و در عرصه عمل، یکه‌تازی می‌کنند و یا به یکباره از عرصه میدان خارج می‌شوند. مدت‌هاست که تصور ثبات و آرامش پایدار در این منطقه غیرقابل تصور است و جنگ، خونریزی، بمب‌گذاری، تروریسم دولتی و سقوط نظامی و غیرنظامی دولت‌ها و حکومت‌های منطقه در سرخط خبری اخبار بین‌الملل قرار دارد. تمام این رخدادها باعث ایجاد آشفتگی شدید در معادلات سیاسی منطقه شده است و منافع نیروهای سیاسی خرد و کلان مدام در حال تغییر و تحول است و همین باعث شده

هر یک از این نیروهای سیاسی در هر لحظه واکنش‌های خاصی از خود نشان دهند که به بی‌ثباتی هرچه بیشتر در این منطقه دامن می‌زند. ائتلاف (سازی)‌های چندگانه، پیمان‌های سیاسی، نظامی و امنیتی، حضور نظامی قدرت‌های فرامنطقه‌ای، ظهور گونه‌های متفاوت بنیادگرایان اسلامی خشونت‌طلب که بعضاً در تعارض با یکدیگرند، جنگ‌های نیابتی، چالش‌های قومیتی، درگیری‌های مذهبی، استقلال‌طلبی گروه‌های قومی و زبانی، خودمختاری کردها، ادعاهای سرزمینی و ... همگی از جمله مسائلی هستند که باعث گسترش بی‌ثباتی و ناامنی در منطقه خاورمیانه شده است و پیش‌بینی می‌شود این جریانات کماکان ادامه داشته باشد.

۱. طرح مسئله

وجود کنش‌گران متفاوت در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس، در کنار عوامل گوناگون جغرافیایی که نقش سیاسی به خود گرفته‌اند، باعث ایجاد نوعی برانگیختگی سیاسی در منطقه شده است. حجم بالای منابع انرژی و وابستگی متقابل منطقه و نظام بین‌الملل به انرژی و درآمدهای حاصل از آن، در کنار عوامل دیگری همچون پیوند میان ایدئولوژی مذهب و سیاست، ساختار نظام ژئوپلیتیک منطقه، استراتژی ژئوپلیتیکی که هر یک از کشورهای منطقه برای خود تعریف کرده‌اند و نیز حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در قالب پیمان‌های نظامی و امنیتی در این منطقه، باعث شده تا ثبات سیاسی و امنیتی این منطقه دچار خدشه شود. با حضور نظامی ایالات متحده در کشورهای افغانستان و عراق و سقوط دولت‌های این کشورها، منطقه خاورمیانه وارد فاز جدیدی از تنش و درگیری شد. در این دوره دولت‌های منطقه در تلاش بودند تا با بهره‌گیری از ظرفیت قدرت‌های فرامنطقه‌ای و به موازات حضور فعال قدرت‌های منطقه‌ای در فضای ژئوپلیتیک منطقه‌ای خود را گسترش دهند. افزایش قیمت نفت و سرمایه‌گذاری دولت‌های غربی در کشورهای منطقه از یکسو و استفاده ابزاری از اندیشه سیاسی اخوانی در مقابل اندیشه سیاسی سلفیسم و شیعی از سوی دیگر باعث شد تا جنبش‌های مذهبی ملی‌گرای متعددی در قالب نیروهای سیاسی پدید آید. با وقوع بیداری اسلامی و سقوط چهار حکومت توتالیتر و رانتیر؛ زمینه برای حضور فعال بازیگران منطقه‌ای در معادلات منطقه‌ای فراهم شد. پیامد حضور بازیگران مختلف

با ظرفیت‌های ناهمسان باعث شد منطقه به طور مستقیم درگیر تنش، کشمکش، هم‌آوردی و درنهایت درگیری‌های گسترده شود. هرچند کشورهای منطقه در تلاش هستند تا به هر نحو ممکن از گزند این بی‌ثباتی در امان باشند و در قالب اشکال متفاوت ساختارهای امنیتی و ائتلاف‌های چندگانه؛ سعی دارند تا این بی‌ثباتی را از خود دور نگه‌دارند، با این حال ادامه یافتن جریان‌ات حاکم در منطقه و بی‌توجهی به معادلاتی که در سطح منطقه و نظام بین‌الملل در جریان است باعث شده تا صدمات و لطمات جبران ناپذیری بر پیکر دولت‌های منطقه وارد شود. شناسایی و ریشه‌یابی عوامل مؤثر در تحمیل بی‌ثباتی به منطقه و حرکت در مسیر ایجاد و حفظ ثبات در منطقه خلیج فارس اولین گام برای رد بحران و بی‌ثباتی در منطقه محسوب می‌شود. در تحقیق پیشرو تلاش شده تا پدیده‌های ژئوپلیتیکی که پتانسیل برهم زدن امنیت و ثبات منطقه خلیج فارس را دارند تجزیه و تحلیل شوند. از این‌رو مقاله پیش‌رو درصدد پاسخگویی به این سؤال است که:

ساختار ژئوپلیتیک منطقه خاورمیانه؛ چه تأثیری در ایجاد بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی منطقه دارد و چه راهبردهای مؤثری برای ایجاد فضای باثبات سیاسی و امنیتی در منطقه خلیج فارس وجود دارد؟

۱-۱. پیشینه تحقیق

به طور کلی در مورد موضوع این تحقیق، تحقیقات زیادی انجام شده که از مهم‌ترین این تحقیقات می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- «تهدیدهای اساسی علیه امنیت کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در دوره پسابهار عربی» این پژوهش تمرکز خود را بر روی موضوعاتی منعطف کرده که به عنوان چالش امنیتی؛ گریبانگیر کشورهای عربی شده است. در این پژوهش، بهار عربی (بیداری اسلامی)، نقطه عطف تاریخی محسوب می‌شود که توانسته با تقویت سه جریان لیبرالیسم، جنبش اسلام سیاسی و فرقه‌گرایی در جوامع سیاسی این کشورها؛ امنیت کشورهای عربی را به چالش بکشد.

همچنین مقاله‌ای با عنوان «نقش نظام‌های سیاسی نامتجانس حوزه خلیج فارس در بی‌ثبات‌سازی امنیت منطقه» نوشته عبدالرضا فرجی‌راد و سیدمصطفی هاشمی

که در فصلنامه علمی پژوهشی راهبرد و مجلس در تابستان ۱۳۹۴ به چاپ رسیده ضمن بررسی، دسته‌بندی و سطح‌بندی عوامل مختلف در ایجاد بی‌ثباتی سیاسی در منطقه خلیج فارس، کارکرد سیاسی نظام‌های سیاسی منطقه را مورد بررسی قرار داده و اقدام به تشریح نقش نظام‌های سیاسی منطقه در ایجاد بی‌ثباتی در منطقه نموده است (فرجی‌راد و هاشمی، ۱۳۹۴)

۲. روش تحقیق

مقاله حاضر از نوع پژوهش‌های توصیفی-تحلیلی است و به روش تحلیلی و تفسیری مورد تحلیل قرار گرفته است. یافته‌های مورد نیاز پژوهش به روش کتابخانه‌ای (کتب، نشریات و اینترنت) و مصاحبه با اساتید دانشگاه و خبرگان گردآوری شده است.

۳. مبانی نظری تحقیق

۳-۱. مشروعیت سیاسی

مشروعیت به معنای حقانیت، قانونی‌بودن، روایی و برحق بودن است (فرهنگ انگلیسی-فارسی حیم) و معرف میزان هماهنگی عقیدتی و ارزشی شهروندان و حکومت‌کنندگان است (ابوالحمد، ۱۳۷۷: ۲۳۵). با این حال مشروعیت سیاسی به وجه غالب مقبولیت و پذیرفته‌شدن فرمانروایی در میان جامعه سیاسی اشاره می‌کند (کویینتن، ۳۷۱: ۲۸) و این‌که اعضای یک نظام سیاسی چگونه و بر اساس چه معیارها و ارزش‌هایی به اطاعت از یک نظام سیاسی تن می‌دهند (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۷۸: ۱۵۰-۱۵۴). به عقیده ماکس وبر مشروعیت مبتنی بر «باور» است و از مردم اطاعت می‌طلبد و این باور، باید در ذهن اتباع نظام سیاسی نهادینه شود چنانکه به آن ایمان قلبی پیدا کند. ایمان قلبی که حائز اطاعت از سر به اعتقاد به حقانیت است. وبر جایگاه مشروعیت را نه در جسم و جان پیروان؛ بلکه در ذهن آنها می‌داند و آن را عامل اصلی جهت‌گیری ذهنی افراد قلمداد می‌کند که باعث می‌شود تا مردم سیادت حکام را مشروع بدانند و به طور ارادی از احکام اطاعت کنند (وبر، ۱۳۷۴: ۳۸). مشروعیت، نظام فکری است که قابلیت تغییر دارد به طوریکه ممکن است با گذر زمان دچار ضعف و یا سرنگون شود. هر نظام فکری، قابلیت پذیرش سه نوع قالب مشروعیت سیاسی را دارد که

از برخورد آراء اجتماع در کالبد جامعه پدید می‌آید که این سه نوع عبارتند از مشروعیت سنتی، مشروعیت کارزماتیک و مشروعیت قانونی-عقلانی؛ پایه مشروعیت سنتی بر مبنای قواعد سنتی که در ساخت سیاسی جامعه نهفته است شکل می‌گیرد. اعتبار، احترام، سیادت و وفاداری شخصی مؤلفه‌های اصلی محسوب می‌شوند که از طریق تربیت مشترک در یک جامعه به وجود می‌آید (آرون، ۱۳۶۴: ۳۶).

مشروعیت قانونی-عقلانی، مبین سلطه‌ای است که قانون را محور تمام احکام و دستورها قلمداد می‌کند و پذیرش حکام را تنها بر اساس قوانین مصوب، مورد پذیرش می‌داند. در این نظام ارتباط ماهوی میان مردم، اراده و خواست سیاسی جامعه، قانون و سلطه وجود دارد. نوع سوم مشروعیت کارزماتیک است که به توانایی‌ها و خصوصیات خاص و استثنایی و ویژگی‌های شخصیتی افراد اشاره می‌کند (وهر، ۱۳۷۴: ۳۹۷).

۱-۳. انگاره‌های مشروعیت سیاسی در قرائت‌های اسلام

در دین اسلام دو نوع دیدگاه متفاوت نسبت به مشروعیت حکومت وجود دارد. شیعیان مشروعیت حکومت را مشروعیت الهی دانسته و آن را بلاواسطه می‌دانند که در دوران غیبت نظریه نصب الهی، به دستگاه حاکم مشروعیت می‌بخشد. در قرن اخیر مشروعیت مردمی مطرح شده که انتخاب دستگاه حاکم را توأمان منوط به نصب عام فقها و انتخاب از طرف مردم می‌دانند که تحت عنوان مشروعیت الهی مردمی بیان می‌شود. در مقابل اهل سنت، امر حکومت را کاملاً به اختیار و انتخاب امت مربوط می‌داند و منابع متعددی از جمله اجماع اهل حل و عقد و بیعت، زور و غلبه، ولایت‌عهدی و نصب امام قبلی را به عنوان منابع مشروعیت حکومت عنوان می‌کند (حاتمی، ۱۳۸۴: ۲۶-۲۸). تفاوت این دو دیدگاه در این است که در نگاه شیعه، مشروعیت الهی حاکم، امر ثابت و لایتغیری نیست و در صورت عدول از شرایط، این مشروعیت لغو خواهد شد. اما در نگاه اهل سنت، مشروعیت حکومت تا زمانیکه دستگاه حکومت استوار است، پابرجاست؛ و هیچ خدشه‌ای به آن وارد نیست و جامعه باید از دستگاه حکومتی تبعیت کند؛ هرچند دستگاه حکومت و شخص حاکم، دچار اشتباه، معصیت و حتی فساد شود تبعیت محض جامعه سیاسی در برابر دستگاه حاکم امری ضروری و قطعی است (دوستان، ۱۳۹۱).

۲-۳. منطقه ژئوپلیتیک

منطقه ژئوپلیتیک مرحله تکامل یافته منطقه جغرافیایی است که بر پایه فضای جغرافیایی همگن و متجانس از حیث ساختاری یا کارکردی تشکیل شده است. برای پیدایش و شکل گیری منطقه ژئوپلیتیکی باید ابعاد سیاسی منطقه جغرافیایی، عناصر و اجزاء داخلی؛ و ارکان آن رشد یابد و تقویت شود تا منطقه جغرافیایی حائز شرایط تبدیل به منطقه ژئوپلیتیکی باشد. رشد و تقویت منطقه جغرافیایی می تواند از حیث کارکردی و ساختاری و یا جنبه های فردی و اجتماعی باشد. با اینحال، این ارتقاء باید همراه با بازخورد سیاسی در منطقه جغرافیایی باشد تا بتوان آن را به عنوان منطقه ژئوپلیتیک مطرح کرد، هر چند این نقش سیاسی، به طور ناقص پیاده شود. در یک منطقه ژئوپلیتیک عوامل طبیعی و انسانی، کارکرد سیاسی داشته و نظر دولت ها و کشورهای درون منطقه یا برون منطقه را به خود جلب می کند و کنش و واکنش آن ها را بر می انگیزاند به گونه ای که؛ آن ها بخشی از الگوی رفتاری خود را نسبت به آن عناصر شکل می دهد. منطقه ژئوپلیتیک بستر ساز شکل گیری الگوی فضایی روابط سیاسی دولت های درون منطقه ای و برون منطقه ای است (حافظنیا و کاویانی راد، ۱۳۸۸: ۷۵).

در منطقه ژئوپلیتیکی، الگوی روابط میان کنشگران (در تمام ابعاد نظامی، سیاسی، اقتصادی و ...) بر مبنای مؤلفه هایی شکل می گیرد که این مؤلفه ها ظرفیت ایجاد رقابت میان کنشگران برای کسب قدرت را دارد و هر یک از این متغیرها، به عنوان مؤلفه ژئوپلیتیکی در منطقه جغرافیایی محسوب می شود که بر سطح رقابت پذیری میان کنشگران می افزاید و آن را به عنوان یک منطقه ژئوپلیتیکی مطرح می سازد. انرژی، نفت، گاز، مذهب، نژاد فارس، ترک، کرد و عرب، زبان، آب، کوه، دسترسی به راه های مواصلاتی و هر آنچه که سبب ایجاد رقابت بر سر منافع بیشتر و قدرت بالاتر می شود، از متغیرهایی هستند که این ظرفیت را دارند تا یک منطقه جغرافیایی را به منطقه ژئوپلیتیکی تبدیل کنند.

۳-۳. سازه ژئوپلیتیک

شکل گیری سازه ژئوپلیتیک منوط به تکامل منطقه ژئوپلیتیک است. در این مرحله، اجزاء و عناصر سیاسی که در منطقه ژئوپلیتیک شکل گرفته به نیروهای سیاسی منطقه-

ای و فرامنطقه‌ای تبدیل می‌شوند که قابلیت کنش و تأثیر بر هم را پیدا می‌کنند. کنش و واکنش نیروهای سیاسی در یک سازه ژئوپلیتیک منجر به ظهور فرایندهای متفاوتی همچون همگرایی، واگرایی، کشمکش، ستیز و نیز همکاری، تعاون و توسعه می‌شود. در این مرحله وابستگی‌های متقابل و درک مشترک از امور منطقه‌ای گسترش می‌یابد. نیروهای ترکیب‌کننده و نیروهای تجزیه‌گر در منطقه به تکاپو و رقابت مشغول می‌شوند. عناصر ساختاری و کارکردی منطقه‌ای در تعامل با یکدیگر به نقش‌آفرینی سیاسی می‌پردازند و زیرساخت‌های تفاهم منطقه‌ای فراهم می‌شود. روابط سیستمی بین دولت‌ها به عنوان عناصر بازیگر درون منطقه‌ای به صورت پیدا و پنهان شکل گرفته و توسعه می‌یابند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۷۰-۱۷۳).

۳-۴. اقتصاد سیاسی

اقتصاد سیاسی، تحلیلی است بر روند مجموعه تعاملات و رفتارهای اقتصادی و سیاسی جامعه؛ که بنیان آن در فرآیند تغییرات اجتماعی قابل مشاهده است (موسوی-شفائی، ۱۳۸۶). اقتصاد سیاسی^۱، سیاست اقتصادی^۲ و اقتصاد سیاسی بین‌الملل، سه موضوع مهم و اساسی هستند که مبین روند تغییرات اجتماعی در کشورهای درحال-توسعه و توسعه‌یافته می‌باشد. از نگاه ژئوپلیتیک؛ برای پیشبرد اهداف ملی و رسیدن به منافع ملی، سیاست اقتصادی بر اقتصاد سیاسی اولویت دارد و همواره این سیاست است که در مسیر اقتصاد گام برمی‌دارد و پیرو آن می‌باشد، درحالی‌که کشورهایی که از منابع و ذخایر انرژی عظیم بهره می‌برند و درآمدهای نفتی مازاد بر مصرف دارند، اقتصاد سیاسی، شاکله اصلی، ساختار و پیکره‌ی جامعه آنها را تشکیل می‌دهد و اقتصاد در چارچوب و کالبد سیاست و سیاست‌گذار تعریف می‌شود. در این شرایط، منافع ملی در دهی پایین‌تر از منافع فردی قرار می‌گیرد و دستگاه حاکم این توانایی را دارد تا برای حفظ حاکمیت و حضور در رأس قدرت، از اقتصاد به نفع سیاست‌های فردی و طبقاتی و نه سیاست‌های ملی؛ بهره ببرد. از ویژگی‌های بارز وجود فرایند اقتصاد سیاسی در جامعه می‌توان به مواردی همچون وجود مواد خام مازاد بر مصرف، تمرکز قدرت در یک سطح،

1. Political Economy
2. Economy Policy

اقتصاد دولتی، رانت دولتی، فساد حکومتی، ضعف حضور بخش خصوصی در اقتصاد، عدم شفافیت اطلاعات و عدم برخورد قضایی با فساد و در نهایت حفظ امنیت حکومت و طبقه حاکم به جای امنیت ملی (عزتی، ۱۳۹۲) اشاره کرد.

۳-۵. رئالیسم تهاجمی و رئالیسم تدافعی

در تئوری رئالیسم تهاجمی و تدافعی، اساسی‌ترین مسئله، مقوله امنیت است که برآیند آن منجر به شکل‌گیری رویکرد و جهت‌گیری خاص رفتاری در عناصر و اجزاء بین‌الملل می‌شود (Kirshner, 2010:4). در تئوری رئالیسم، دولت بازیگر اصلی در نظام بین‌الملل (دولت‌گرایی) محسوب می‌شود و هدف اصلی سیاست بین‌الملل بقا محسوب می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۷۶). در تئوری رئالیسم تهاجمی، که در سیر تکوین تئوری رئالیسم قرار دارد، امنیت‌سازی توسط دولت‌ها در نظام آنارشیک بین‌الملل را اولویت اصلی دولت‌ها قلمداد می‌کند (همان: ۱۳۰-۱۳۳). امنیت‌سازی، رویکردی است که دولت‌ها برای مواجهه با نظام پیرامون خود در پیش می‌گیرند. از این‌رو دولت‌هایی که سیاست خارجی رئالیستی تهاجمی دارند در تلاشند تا قدرت نسبی خود را در صحنه نظام بین‌الملل افزایش دهند و از رهیافت افزایش قدرت خود در نظام بین‌الملل تلاش می‌کنند تا قدرت رقبا را کاهش دهند. سیاست خارجی رئالیسم تدافعی نقطه مقابل سیاست خارجی رئالیست تهاجمی است و دولت‌ها خواسته خود را صرفاً افزایش امنیت نسبی دولت‌ها در صحنه نظام بین‌الملل بیان می‌کنند. از این‌رو، دولت‌ها تلاش می‌کنند تا سطح امنیت خود را ارتقاء دهند و در صورتیکه احساس ناامنی کنند، اقدام به گسترش نفوذ و قدرت خود می‌کنند (Taliaferro, 2001, PP:158-159).

۴. یافته‌های تحقیق

۴-۱. نظام سیاسی کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس

سیستم سیاسی کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس؛ در زمره نظام‌های پدرسالار و سلطنتی جای می‌گیرند. این ویژگی عاملی است که باعث می‌شود تا این نظام‌ها فاقد مشروعیت دموکراتیک باشند. ضعف بنیان‌های ژئوپلیتیک کشورهای عربی حاشیه جنوبی منطقه خلیج فارس، نسبت بالای مهاجرین غیرعرب (که بیشتر از

منطقه جنوب و جنوب شرق آسیا؛ نظیر بنگلادش و اندونزی به این کشورها مهاجرت کرده‌اند) به جمعیت بومی اعراب؛ و تغییر بافت و ترکیب جمعیتی آنها، کم‌رنگ بودن تعلق خاطر بدنه اجتماعی جامعه عرب حاشیه خلیج فارس به هویت ملی و اولویت (بیشتر) قائل شدن به سنت‌های قبیلگی و طایفگی به جای تعلق خاطر به هویت و شناسه‌های ملی، انحصار قدرت در خاندان سلطنتی و عدم مشارکت بدنه جامعه در تصمیمات سیاسی، حضور گسترده و پرفشار رسانه‌های حکومتی و دولتی که باعث انتشار یکسویه اخبار و اطلاعات در جامعه می‌شوند (ساجدی، ۱۳۹۲: ۱۶۹-۱۷۲)؛ به موازات حمایت و پشتیبانی حکومت‌های عرب منطقه از نخبگان و تأمین معاش آنها؛ باعث شده تا حکومت‌های این کشورها به دنبال شکل‌دهی "مشروعیت سیاسی ساختگی" باشند تا بتوانند از این طریق موجودیت خود را توجیه کنند. حکومت‌های عربی منطقه با ایجاد محیط‌های بسته سیاسی در جوامع خود، نقشی برای مردم و جامعه سیاسی خود، جهت حضور در قدرت و عرصه تصمیم‌گیری قائل نیستند (امامی، ۱۳۷۹: ۷۳۱-۷۳۲) و درصددند تا مشروعیت سیاسی خود را از طریق فرآیندهای خاص به جامعه بین‌الملل تحمیل کنند. این حکومت‌ها برای توجیه مشروعیت سیاسی در میان ملت خود، با پیوند اندیشه‌های مذهبی و سیاسی، مشروعیت دستگاه حکومتی خود را به مشروعیت الهی پیوند می‌زنند و جامعه سیاسی را مطیع محض آن می‌دانند به طوری که نه تنها حقی برای اعتراض مردم قائل نیستند بلکه جامعه سیاسی را بالاجبار، مجبور به پذیرش قلبی و اطاعت از دستگاه حکومتی می‌دانند. تحت فشار قرار گرفتن جامعه از سوی مذهب و یک‌جانبه‌گرایی سیاسی حاصل از یکسویه‌اندیشی مذهبی و آثار آن بر افکار عمومی جوامع سیاسی عرب حاشیه خلیج فارس باعث شده تا حجم وسیع فساد حکومتی در این نظام‌ها قابل توجیه باشد و دستگاه حکومتی بدون آنکه خود را پاسخگو بداند این اختیار را برای خود قائل باشد که بتواند هر نوع سیاستی اعم از اقتصادی، اجتماعی و ... را در جامعه و کشور خود پیاده نماید و مردم نیز در برابر این نوع اقدامات حق هیچگونه اعتراض و یا حتی بازخواست از حکومت را ندارند. فضای سیاسی بسته و ایدئولوژی سلبی و حکومت‌گرای اهل سنت در کنار حجم بالای درآمدهای نفتی (خادم‌المله، ۱۳۹۲: ۵۸۸-۵۹۱) باعث شده تا برای گسترش تفکرات خود، به دنبال اشاعه بنیادگرایی مذهبی در جامعه باشند و برای نیل به این هدف خود،

برای حاکم ساختن دین خدا در جغرافیای منطقه و جهان، تنها ابزار خشونت را مجاز می‌دانند. این مسئله جزو مؤلفه‌های اصلی بی‌ثباتی سیاسی در کشورهای خلیج فارس است.

۲-۴. نظام سیاسی کشورهای حاشیه شمالی خلیج فارس

کشورهای شمالی حوزه دریای خلیج فارس شامل جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی عراق به دلیل برخورداری از مشروعیت سیاسی مردمی و نوع نظام-هایشان، جزو نظام دموکراتیک می‌باشند. از این رو فی‌نفسه ساختار و بافت سیاسی آنها باعث بی‌ثباتی و ناامنی در منطقه خلیج فارس نمی‌شود بلکه این جهت‌گیری سیاست خارجی این دو نظام حکومتی است که قابلیت ایجاد شرایط بروز بی‌ثباتی را در منطقه رقم می‌زند. آرمان و اهداف حکومت‌های جمهوری که برتافته از اندیشه‌ی سیاسی این نظام‌هاست به موازات عملکرد این حکومت‌ها؛ مبین جهت‌گیری خاص نظام‌های سیاسی شمالی حوزه خلیج فارس به ویژه جمهوری اسلامی ایران است. اصلی‌ترین هدف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بقا در نظام بین‌الملل آنارشیک است. به موازات این هدف، جمهوری اسلامی ایران به دنبال حفظ تمامیت ارضی، استقلال سیاسی و آزادی عمل در نظام بین‌الملل است. اهداف دیگری مانند توسعه اقتصادی، تولید ثروت و گسترش ایدئولوژی به دلیل آنکه وابستگی کامل به تضمین و تأمین امنیت دارد، در اولویت بعدی سیاست خارجی ایران قرار دارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۴۴). برآیند این اهداف، به موازات انعطاف عملکرد جمهوری اسلامی، باعث شده تا در منطقه متحدینی شکل بگیرند که این متحدین نقشی فراتر از اتحاد با نظام سیاسی جمهوری اسلامی دارند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۲۲۳-۲۲۸) و در قامت طرفدار جمهوری اسلامی به عنوان متحد استراتژیک برای جمهوری اسلامی ایران به شمار آیند. متحدین استراتژیک و طرفدارانی که نه تنها باعث حفظ و تثبیت قلمرو ژئوپلیتیکی منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران می‌شوند بلکه سیاست‌های آنها (همراه با ملاحظاتی) همگرا و دنباله سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران می‌باشد و به گسترش این قلمرو ژئوپلیتیکی کمک می‌کند.

جهت‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که بر محور تفکر شیعی و

بر پایه مردمسالاری شکل گرفته این عزم را دارد ضمن ارتباط با دولت‌های منطقه، با ملت‌های آنان نیز ارتباط برقرار نماید. آشنایی و آگاهی ملت‌های منطقه با اندیشه‌های جمهوری اسلامی ایران، ظرفیت برهم‌زدن آرامش و ثبات سیاسی کشورهای منطقه را دارد. آگاهی سیاسی ملت‌های مسلمان منطقه و ادعای احقاق حقوقشان از حکومت‌هایشان، این قابلیت را دارد که تبدیل به مطالبه جدی ملت‌های عرب منطقه شود که نمونه‌ای از آن در موج بیداری اسلامی و با شعار "اسقاط‌النظام" در این کشورها همراه بود و در موج دوم بیداری اسلامی با برگزاری انتخابات مردمی؛ ساختار سیاسی برخی دولت‌های منطقه را دستخوش تحولات خاص کرد (موسوی، ۱۳۹۰: ۳-۶). این تحولات در حالی شکل گرفته که اندیشه‌های سیاسی اهل سنت که کالبد فکری و اندیشه‌های نظام پدرسالارانه نظام‌های سیاسی منطقه را تشکیل می‌دهد به شدت در برابر هرگونه تغییری مقاومت می‌کند و به سختی و به ندرت حاضر به پذیرش تغییر در رسوم و سنت‌های اسلاف و گذشتگان خود می‌باشند. چنانکه در اندیشه سیاسی اهل سنت، پادشاه دارای اقتدار و شوکتی دسترس‌ناپذیر است و قیام علیه پادشاه و زمامدار امور؛ دارای عواقب ناخوشایند دنیوی و اخروی است (فیرحی، ۱۳۸۰: ۱۴۶-۱۴۸). با اینحال بعد از موج بیداری اسلامی این اندیشه دچار تحول و خدشه گردید و در پایه‌های فکری جریان سیاسی اهل سنت؛ که پادشاه را با هر وضعیتی و در هر حالتی دارای شوکت و مقام الوهی می‌دانست، تزلزل و شکاف به وجود آمد. شکست و ایجاد تزلزل در هنجارهای ذهنی اهل تسنن و تشکیک در ارزش‌هایی که از اسلاف به آنان به ارث رسیده و در یک بازه زمانی با حرکت هیجانی مردم منطقه همراه بود و منجر به فروپاشی و سقوط چهار نظام سیاسی در منطقه گردید؛ ناشی از جریان فکری روان و سیالی است که در اندیشه سیاسی اهل تشیع وجود دارد و این جریان فکری، توانسته به واسطه ارتباطاتی که طی چند سال اخیر میان شیعیان و جامعه اهل سنت برقرار شده به جامعه سیاسی اهل سنت تزریق شود.

۳-۴. معادلات منطقه‌ای

معادلات کشورهای جنوبی حوزه خلیج فارس در دو قالب قابل تفسیر است. یک

قالب، کشورهای کوچک یا ذره‌ای^۱ خلیج فارس (بحرین، قطر، امارات متحده عربی، کویت و عمان) اند که به لحاظ جغرافیایی فاقد مساحت، عمق و دامنه ژئوپلیتیکی اند. همین عامل باعث شده تا هر یک از این کشورها به تنهایی فاقد بازدارندگی سیاسی و امنیتی برای کشور خود باشند و برای ثبات و تأمین امنیت خود نیازمند جلب حمایت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای باشند. در حوزه جنوبی خلیج فارس سه عامل وسعت سرزمینی، عمق ژئوپلیتیک و نوع و کیفیت نظام‌های سیاسی از عوامل اصلی بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی در منطقه محسوب می‌شود (تعارض‌ها، ۱۳۹۴). ترکیب این سه مؤلفه باعث شده که کشورهای کوچک عربی حوزه خلیج فارس بر مبنای رئالیسم تدافعی عمل کنند. ایجاد پیمان‌های سیاسی و امنیتی با قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در این منطقه برای حمایت سیاسی و امنیتی از کشورهای ذره‌ای حاشیه جنوبی خلیج فارس مؤید این است که خطمشی و سیاست کشورهای ذره‌ای حاشیه خلیج فارس بر اساس رئالیسم تدافعی در منطقه است. در پیشگیری این سیاست و خطمشی منطقه‌ای باعث ورود تعارض‌های سیاسی و کنش‌های امنیتی متعارض فرامنطقه‌ای به داخل منطقه شده است (خلیلی، ۱۳۸۷: ۲۴۱-۲۴۲).

عربستان سعودی بر خلاف کشورهای ذره‌ای حاشیه جنوبی خلیج فارس از وسعت جغرافیایی زیاد و عمق ژئوپلیتیک برخوردار است. ترکیب این دو مؤلفه با نظام سیاسی پادشاهی و پدرسالارانه عربستان از یک طرف و درآمدهای ارزی مبتنی بر درآمدهای نفتی یا به اصطلاح پترودلارهایی که از فروش نفت به قدرت‌های بزرگ به دست می‌آورد باعث شده تا درصدد کسب مشروعیت برای نظام سیاسی باشد (جمیل بهجت، ۱۳۸۳: ۲۸).

تلاش عربستان برای دریافت حمایت قدرت‌های فرامنطقه‌ای باعث شده تا این کشور به عنوان یکی از قطب‌های قدرت منطقه‌ای نقش معارض در امنیت منطقه به عهده بگیرد. ترکیب عوامل چندگانه عمق ژئوپلیتیک، وسعت زیاد جغرافیایی و درآمدهای بالای نفتی عربستان و سیستم پادشاهی و پدرسالارانه (تعارض‌ها، ۱۳۹۴) در این کشور باعث شده تا این کشور بر مبنای رئالیسم تهاجمی عمل نماید. این کشور به دلیل

1. Micro State

حمایت‌های قدرت‌های جهانی به ویژه ایالات متحده آمریکا، به عنوان متحد سنتی آمریکا در منطقه محسوب می‌شود. عربستان به پشتوانه حمایت‌های بی‌شائبه آمریکا برای تأمین امنیت خود و افزایش قدرت خود (خادم، ۱۳۸۸: ۹۵-۹۶) به دنبال اجرای یک مجموعه سیاست‌های تهاجمی و تجزیه‌طلبانه در منطقه است. عربستان به دلیل عواملی که ذکر شد هیچگاه به دنبال حفظ و بقاء خود نبوده است بلکه سیاست‌هایش همواره چنین بوده که بتواند در درجه اول امنیت خودش را تأمین و حفظ کند و در درجه دوم قدرت خود را در منطقه به رخ دیگر کشورهای منطقه بکشد و دیگر کشورهای کوچک و ذره‌ای حوزه خلیج فارس تحت سلطه خود بکشد و آنها را وادار به دوری از ایران نماید.

۱-۳-۴. تعارضات درونی کشورهای عرب منطقه

رقابت بین نظام‌های سیاسی در حوزه جنوبی منطقه خلیج فارس به صورت رقابت‌های خاندان سلطنتی، اختلافات ارضی، اختلافات مرزی (آبی- خاکی) و اختلافات تاریخی است که کمابیش میان کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس وجود دارد. دو نمونه مهم این تعارضات، اختلافات شدید و حتی مخاصمه بین بحرین و قطر و اختلاف شدید میان عربستان و قطر شامل اختلافات ارضی، اختلافات ایدئولوژیکی، اختلافات سیاسی و اختلافات میان امارات و عمان بر سر ترسیم و تحمیل مرزهای استعماری بدون توجه به جغرافیای طبیعی و جمعیتی (الهی، ۱۳۶۹: ۲۳۰-۲۳۶)؛ همگی دلالت بر این مسئله دارد که الگوی حاکم در روابط میان این کشورها، ناشی از یک رقابت منفی برای دستیابی به قدرت بیشتر و بالاتر در منطقه است که نمونه آن را می‌توان درباره تشدید بحران میان عربستان سعودی و امارات متحده عربی با قطر اشاره نمود که باعث قطع روابط سیاسی میان این دو کشور با قطر گردید.

۲-۳-۴. تعارض ایدئولوژیک در منطقه

تعارضات ایدئولوژیک میان ایران و عربستان فراتر از شکاف سیاسی میان دو کشور بروز پیدا کرده و این تعارضات ایدئولوژیکی به عنوان اهرمی برای افزایش شکاف سیاست‌های این دو کشور به کار می‌رود. نوع برداشت و سطح تحلیل کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، جهت‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را مقدمه‌ای برای

ایجاد شرایط براندازی و تزلزل سیاسی در عربستان و سست کردن پیوندهای عربستان و متحدان فرامنطقه‌ای آن می‌داند.

۴-۴. معادلات فرامنطقه‌ای

معادلات فرامنطقه‌ای، به حضور و کیفیت ارتباط قدرت‌های فرامنطقه‌ای نظیر ایالات متحده آمریکا و یا نهادهایی (با کارکرد نظامی، اقتصادی، سیاسی و...) نظیر ناتو در منطقه خلیج فارس اشاره دارد. قدرت‌های فرامنطقه‌ای و جهانی با هدف دستیابی به منافع خودشان در این منطقه حضور یافته‌اند که این حضور باعث بروز بی‌ثباتی‌هایی در منطقه شده است (امامی، ۱۳۸۲: ۷۲۰-۷۲۲). حمایت قدرت‌های طراز اول بین‌المللی از رژیم‌های پادشاهی منطقه و عدم واکنش منفی آنها نسبت به اقدامات یکسویه و یک‌جانبه پادشاهان و حکام کشورهای منطقه که ابزار اصلی تأمین منافع این قدرت‌ها محسوب می‌شوند، باعث شده تا حمایت چندانی از سوی قدرت‌های بین‌المللی برای ایجاد روندهای دموکراتیک در این منطقه صورت نگیرد و اجازه انجام چنین فرایندی به نظام‌های سیاسی منطقه داده نشود. هرچند یکی از اهداف "خاورمیانه جدید" یا "خاورمیانه گسترده"، حمایت از شکل‌گیری جوامع دموکراتیک در منطقه است (خوش‌خطی و امجدی، ۱۳۸۶: ۲۴۱-۲۴۴)، با اینحال در شرایط کنونی به دلیل وابستگی نظام بین‌الملل به انرژی منطقه خلیج فارس از یک‌طرف و ظرفیت بالای کشورهای جنوبی حاشیه خلیج فارس جهت خرید تسلیحات جنگی غربی که درآمد زیادی نصیب غرب کرده باعث شده تا قدرت‌های فرامنطقه‌ای از یک‌طرف برای حفظ درآمدهای حاصل از فروش صنایع تسلیحاتی خویش و از طرف دیگر تجربه اشغال افغانستان و عراق؛ که منجر به گسترش قلمرو و نفوذ جریان‌های فکری شیعی و نیز بنیادگرایی افراطی در منطقه گردید؛ به دنبال حمایت از نوعی "دموکراسی مهندسی‌شده" در این منطقه باشند. به طوریکه طی عملیات حساب شده و تأخیری، به دموکراسی که مورد نظر قدرت‌های فرامنطقه‌ای است و ایده‌آل‌های آنها در آن لحاظ می‌شود و منافع قدرت‌های فرامنطقه‌ای تأمین می‌گردد، برسد.

۴-۵. نظم ژئوپلیتیک حاکم بر منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس

ساختار ژئوپلیتیک منطقه خلیج فارس؛ بر مبنای نظم منطقه‌ای دو قطبی شکل گرفته که دو کشور ایران و عربستان به عنوان دو قدرت منطقه‌ای در رأس آن حضور دارند. در گذشته عراق ظرفیت‌های قدرت منطقه‌ای را دارا بوده اما امروزه پایه‌های قدرت این کشور سست و متزلزل است (جمشیدی و محمدی گهروی، ۱۳۹۱: ۶۲-۶۳). بعد از جنگ سال ۲۰۰۳ آمریکا، عراق از قطب قدرت منطقه‌ای تا حدودی فاصله گرفت و همانند سابق قدرت هموردی با جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی را ندارد. تنزل جایگاه ژئوپلیتیک عراق از قدرت درجه اول منطقه‌ای به جایگاه درجه دو قدرت منطقه‌ای، باعث برهم خوردن نظم ژئوپلیتیک "چند وجهی" یا "چند بُعدی" و شکل‌گیری ساخت ژئوپلیتیک دو قطبی در منطقه خلیج فارس شده است. نظام دو قطبی حاکم بر خلیج فارس، هم‌اکنون شاهد وجود دو ایدئولوژی معارض باهم است. یکی ایدئولوژی سلفیزم سنی به سرکردگی عربستان و دیگری ایدئولوژی شیعی اصولگرا به رهبری جمهوری اسلامی ایران (حافظنیا و رومینا، ۱۳۸۴: ۶۸-۶۹)؛ که این دو ایدئولوژی در ترکیب با هویت ملی عرب و عجم؛ بنیان اصلی ساخت ژئوپلیتیک جدید منطقه را تشکیل داده است. این ساخت ژئوپلیتیک نوین باعث شده تا هریک از قدرت‌های منطقه‌ای اقدام به دسته‌بندی کشورهای منطقه نمایند و در تلاش برای گسترش دامنه نفوذ منطقه‌ای خود برآیند. مشابه چنین ساخت ژئوپلیتیک در مقیاس بزرگتر؛ در دوران پس از جنگ جهانی دوم و در خلال جنگ سرد، در سیستم دو قطبی آمریکا-شوروی، شکل گرفت که باعث پدید آمدن نظم ژئوپلیتیک تنش‌زا در نظام بین‌الملل بود که از عواقب و نتایج آن بروز رقابت چندگانه، تنش و شکل‌گیری دو جبهه غرب و شرق در نظام بین‌الملل بود (سجادپور، ۱۳۸۱: ۷).

کنش منفی دو قدرت منطقه‌ای نسبت به یکدیگر و تلاش هر یک برای تغییر سرحدات و مرزهای ژئوپلیتیکیشان در منطقه، باعث شده تا از سال ۲۰۱۰، فضای سیاسی منطقه متشنج شود و شرایط برای گذار از جنگ سرد منطقه‌ای به جنگ نیابتی در منطقه فراهم شود که می‌توان آن را یک مرحله قبل از درگیری و رودرروی مستقیم دو قدرت منطقه‌ای تلقی کرد. بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی در منطقه خلیج فارس ناشی از شکل‌گیری نظام دو قطبی غیرمنعطفی است که در منطقه خلیج فارس شکل گرفته و باعث شده نظم

و ثبات منطقه‌ای تا حدودی متزلزل شود. نظام ژئوپلیتیک دوقطبی بر پایه «رقابت» بنا نهاده شده لذا هر یک از دو قدرت تلاش می‌کنند تا یک مجموعه از کشورها را در بلوک خود جذب کنند و همین سیستم دو قطبی باعث شکل‌گیری تنش و تعارض در قالب جنگ سرد شده بود.

بازگشت امنیت و ثبات ژئوپلیتیک به منطقه خلیج فارس مبتنی بر شکل‌گیری دو مقوله است. یک وضعیت؛ شکل‌گیری و حضور یک بازیگر هژمون و قدرت برتر منطقه‌ای است که بتواند دیگر قدرت‌های منطقه‌ای را در حاشیه خود قرار دهد. نظم ژئوپلیتیک تک‌قطبی توانایی و قابلیت برقراری صلح و ثبات را در سطح بین‌الملل و یا منطقه را دارد. ساخت نظام ژئوپلیتیک تک‌قطبی نیازمند حضور یک هژمون است. این هژمون (هرچند که هژمون منفی باشد)؛ باعث انسجام و جلوگیری از واپاشی و بی‌نظمی در نظام بین‌الملل و یا منطقه می‌شود (Puchala, 2005: 502). چنانکه در دوره‌ی پس از ۱۱ سپتامبر شکل‌گیری نظم ژئوپلیتیک تک‌قطبی به سرکردگی ایالات متحده امریکا؛ هیچ قدرتی نه تنها توانایی رقابت با این قدرت را نداشت، بلکه توانایی برهم زدن نظم مورد نظر هژمون بین‌الملل را نیز نداشت.

وضعیت دیگر؛ شکل‌گیری مجدد نظم ژئوپلیتیک چندقطبی با حضور قدرت‌های سابق همانند عراق و مصر است تا از این طریق موازنه قدرت چهار قطبی یا پنج قطبی در منطقه شکل گیرد. این وضعیت توانایی برهم‌زدن تعارض منطقه‌ای را دارد.

۱-۵-۴. سازه ژئوپلیتیک کشورهای عرب حاشیه جنوبی خلیج فارس

ساخت و کالبد سیاسی کشورهای عرب حاشیه جنوبی خلیج فارس و جهت‌گیری سیاسی هر یک از کشورهای ذره‌ای خلیج فارس و کیفیت ارتباط‌گیری آنها با عربستان سعودی؛ باعث شکل‌گیری شرایط خاص سیاسی در منطقه شده است. عربستان سعودی از عمق ژئوپلیتیک و ظرفیت‌های عظیم ژئواکونومیک بهره می‌برد. بهره‌گیری عربستان سعودی از عمق ژئوپلیتیک؛ به موازات وابستگی تاریخی سیستم‌های سیاسی نوپای کشورهای ذره‌ای حوزه خلیج فارس و احتیاج آنها به حمایت‌های عربستان سعودی در ابتدای شکل‌گیری سیستم سیاسی‌شان؛ باعث شکل‌گیری فضای ژئوپلیتیک شده که در این فضا، عربستان سعودی، به جای نقش رهبری، در نقش «پدر» و جایگاه «رئیس»

در این فضا ظاهر شده و کشورهای ذره‌ای حاشیه خلیج فارس و متحدین منطقه‌ای آن در نقش "کشورهای پیرو"؛ که دنباله‌رو اراده‌ی سیاسی عربستان سعودی هستند ظاهر شده‌اند. گذشت زمان و بروز تفاوت‌ها در برخی منافع استراتژیک کشورهای ذره‌ای عربی حاشیه خلیج فارس با عربستان سعودی از یک طرف، زیاده‌خواهی و تحمیل برخی اراده‌های سیاسی از سوی عربستان سعودی به کشورهای ذره از طرف دیگر و همچنین حضور مستقیم قدرت‌های فرامنطقه‌ای و امضاء پیمان‌های سیاسی و امنیتی در کنار سرمایه‌گذاری صورت گرفته در کشورهای ذره، باعث شده تا کشورهای ذره‌ای خلیج فارس، دیگر مشروعیت و وجهتی که در ابتدا برای عربستان قائل بودند، قائل نباشند و جایگاه عربستان از مقام ریاست و پدرگونه تنزل یابد. همین عامل باعث شده کشورهای ذره‌ای خلیج فارس جزء متحدین عربستان سعودی باشند و در قالب شورای همکاری خلیج فارس با یکدیگر همکاری کنند از این‌رو این شورا از حالت تک‌صدایی خارج شده و هر از گاهی حالت چندصدایی به خود می‌گیرد (اسدی، ۱۳۸۹).

۴-۶. اختلافات ژئوپلیتیک کشورهای جنوبی حاشیه خلیج فارس

ضعف ژئوپلیتیک کشورهای ذره‌ای خلیج فارس به همراه برنامه‌ریزی‌های ملی و منطقه‌ای آنها باعث شده در هر بازه‌ای که نظم ژئوپلیتیک منطقه بازتعریف می‌شود، جهت‌گیری خاصی برای خود قائل شده و تعریف کنند. آگاهی و شناخت این کشورها از ظرفیت بالای ژئوپلیتیک ایران باعث شده تا همواره شرایط زیست و همسایگی با جمهوری اسلامی ایران را به عنوان یکی از اولویت‌های خود در نظر بگیرند و اهداف استراتژیک خود را بر اساس چنین وضعیتی تدوین کنند. گشایش فضای ارتباطی میان جمهوری اسلامی ایران با نظام بین‌الملل، فضای ژئوپلیتیک ایران را گسترش می‌دهد. گسترش قلمرو فضای ژئوپلیتیک جمهوری اسلامی ایران، فضای ژئوپلیتیک کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس را کاهش می‌دهد. کشورهای ذره‌ای حاشیه جنوبی خلیج فارس که به دنبال حفظ موجودیت خود هستند توانایی تحمل و پذیرش تنگنای ژئوپلیتیک تحمیلی را ندارند و این تنگنای ژئوپلیتیک را به عنوان مانعی جدی برای اجرای برنامه‌های بلند مدت و استراتژیک خود تلقی می‌کنند که به شدت بر قدرت مانور این کشورها اثر می‌گذارد و آن را کاهش می‌دهد. گسترش قلمرو فضای ژئوپلیتیک ایران، ظرفیت ایجاد چندپارگی و

گسست در سازه ژئوپلیتیک کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس را دارد به نحوی که این گسست ژئوپلیتیک، به طور مستقیم بر جهت گیری سیاسی کشورهای ذره‌ای خلیج فارس اثر می‌گذارد و شرایط را برای واگرایی سیاسی این کشورها از عربستان سعودی و همگرایی با جمهوری اسلامی ایران فراهم می‌کند. تزلزل و شکست سازه ژئوپلیتیک کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس، باعث تلاش و تکاپوی بیشتر عربستان سعودی به عنوان قدرت منطقه‌ای، جهت حفظ فضای ژئوپلیتیک اعراب برای رقابت با جمهوری اسلامی ایران می‌شود. از نتایج تکاپوی دو قدرت منطقه‌ای، دست‌اندازی در امنیت و ثبات سیاسی منطقه و ایجاد بی‌ثباتی و درگیری سیاسی تحت عنوان جنگ نیابتی در کشورهایی است که در فضای ژئوپلیتیک دو قدرت منطقه‌ای قرار گرفته‌اند.

نتیجه

عدم تجانس نظام‌های سیاسی منطقه خلیج فارس ریشه در خواص و ماهیت متفاوت این نظام‌ها با یکدیگر دارد که پیامد این عدم تجانس تعریف اهداف استراتژیک و آرمان‌های متفاوت برای آنها شده است. تفاوت در ماهیت نظام‌های سیاسی باعث شده تا درک متفاوتی از تهدیدات داشته باشند. تفاوت در کانون تهدیدات باعث شده تا اهداف امنیتی که برای خود تعریف می‌کنند متفاوت باشد. علاوه بر این برخی نظام‌های سیاسی حوزه خلیج فارس اساساً دیدی منفی و نگاهی بدبینانه و همراه با سوءظن به دیگر نظام‌های سیاسی منطقه دارند و این نوع برداشت باعث شکل‌گیری تعارض بنیادین بین نظام‌های سیاسی موجود در منطقه خلیج فارس شده است.

این تفاوت و تعارض در دیدگاه، دارای یک تجربه و سابقه تاریخی است. از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تعارض سیستم‌های سیاسی میان جمهوری اسلامی ایران و کشورهای جنوبی حوزه خلیج فارس به عنوان منشأ تعارضات، اختلافات و دشمنی‌هایی بین دو طرف شکل گرفت. درک متفاوت همراه با تهدید؛ که کشورهای عربی حوزه خلیج فارس از انقلاب اسلامی ایران داشته‌اند؛ به همراه شعارهایی که در بطن سیاست‌های انقلاب ایران داده شده است، و نیز اقدامات جمهوری اسلامی ایران مبنی بر صدور انقلاب؛ باعث تغییر رفتار کشورهای منطقه از حالت هموردی به وضعیت کشمکش و برخورد مستقیم و مقابله‌جویانه شده است. قیام مردمی در بحرین از سال ۲۰۱۱ میلادی نمونه‌ای

است که حکام بحرین همواره ایران را پشت پرده برهم‌زدن امنیت و آرامش سیاسی این کشور می‌دانند و انگشت اتهام را به سوی ایران دراز کرده‌اند که جمهوری اسلامی ایران به وسیله‌ی ناراضیان و مخالفان بحرینی و بازوهای سیاسی و امنیتی پنهان خود در این کشور و ارسال کمک‌های تسلیحاتی، قصد براندازی در این کشور را دارد.

وجود نظام‌های سیاسی دارای بنیان‌های فکری و سیاسی و اهداف مختلف در سطح ملی و نیز دیدگاه‌های متفاوت و بعضاً متعارض نسبت به امنیت ملی باعث شده که عملاً کشورهای منطقه به دنبال گسترش دامنه نفوذ منطقه‌ای خود باشند و بر همین اساس درصدد گسترش قلمرو ژئوپلیتیک خود در منطقه باشند. این نوع برنامه عملیاتی باعث تقسیم منطقه به دو دسته متفاوت متخاصم شده که دسته اول شامل جبهه ایران و هواداران جمهوری اسلامی (شامل کشورهای عراق، سوریه و جنبش حزب‌الله لبنان) و جبهه دوم شامل عربستان و متحدین منطقه‌ای آن (شامل کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به همراه کشورهای ترکیه و اردن) می‌باشد.

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۹۷۹ میلادی، سیاست منطقه‌ای حاکم در حوزه خلیج فارس مبتنی بر سیاست دوست‌تونه^۱ بود که توسط ریچارد نیکسون در منطقه یاده‌سازی شده بود. در آن زمان علیرغم تعارضات تاریخی و ریشه‌ای میان ایران و عربستان پیرامون مباحث قومی و زبانی؛ به خاطر قرار گرفتن هم‌زمان دو کشور ایران و عربستان در استراتژی غرب، در نهایت رهاورد این استراتژی، حذف پارادایم تخصم و جایگزینی شدن پارادایم همکاری و الگوی روابط مثبت بین کشورهای جنوبی حوزه خلیج فارس بود. علیرغم وجود اختلافات مذهبی و ایدئولوژیکی میان کشورهای منطقه در آن دوره زمانی، به دلیل اینکه هر دو قدرت منطقه‌ای آن زمان، ذیل یک استراتژی واحد و در نظم ژئوپلیتیک تک‌قطبی قرار داشتند، در منطقه خلیج فارس ثبات سیاسی و امنیتی برقرار بود و در صورت بروز هرگونه بی‌ثباتی، این دو قدرت منطقه‌ای به طور هماهنگ و همگام با هم علیه ریشه‌های بی‌ثباتی اقدام می‌کردند.

در منطقه خلیج فارس عوامل متغیر و ثابت زیادی وجود دارند که باعث بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی در منطقه می‌شوند، با این حال، بررسی و تحلیل وقایع و روندهای

1. Two pillar policy

سیاسی که در منطقه اتفاق افتاده و یا در حال رخ دادن است، نشان‌دهنده این واقعیت است که تمام عواملی که باعث بی‌ثباتی در این منطقه می‌شود ذیل دو عامل اصلی “امنیت” و “ساخت ژئوپلیتیک” توجیه می‌شود. نگرشی که بر این منطقه حاکم است؛ نگاه واقع‌گرایی محض (رئالیسم) است که تمام روندها و عوامل را صرفاً بر مبنای قدرت‌گیری دولت‌های ملی تحلیل می‌کند. رقابت میان دولت‌های منطقه برای رسیدن به قدرت بیشتر و قرار گرفتن در محور نظام منطقه‌ای، عاملی است که باعث شده تا از عواملی نظیر مذهب، قومیت و یا ابزارهای راهبردی نظیر نفت و فن‌آوری‌های راهبردی نظیر موشک‌های با برد چند هزار کیلومتر، هواپیماهای جنگنده و یا فن‌آوری هسته‌ای (در صورت توان بمب اتمی) استفاده کنند تا بتوانند به موقعیت و قدرتی فراتر از دیگر دولت‌های منطقه برسند و برای دست یافتن به این هدف خود، اقداماتی انجام می‌دهند که برآیند این اقدامات باعث شکل‌گیری نظام‌های متفاوت امنیتی در منطقه می‌شود تا جایی که حتی حاضر هستند برای ارتقاء وزن ژئوپلیتیک خود و رسیدن به یک جایگاه برتر منطقه‌ای، به صورت پنهانی با اسرائیل پیمان‌های غیررسمی امضا کنند. نگرش منفی و قدرتمدارانه نظام‌های سیاسی منطقه خلیج فارس باعث شده تا شکل‌گیری سازه منطقه‌ای همگرا با کارکرد اقتصادی؛ که مقدمه شکل‌گیری اتحادیه منطقه‌ای سیاسی محسوب می‌شود و عوامل و متغیرهایی که باعث بی‌ثباتی در نظام منطقه‌ای می‌شود را به حداقل می‌رساند؛ در حال حاضر به عنوان یک ایده غیرممکن بروز نماید. ساخت ژئوپلیتیکی منطقه، تأثیر مستقیم بر شکل‌گیری نظام امنیت منطقه‌ای دارد با این وجود ساخت ژئوپلیتیک این منطقه، تأثیری (جزئی و حداقلی) در بی‌ثباتی سیاسی این منطقه دارد. بافت و تار و پود ساختار ژئوپلیتیکی منطقه خلیج فارس شباهت‌های بسیاری به هم دارد که این تشابهات ساختاری، زمینه بروز اختلافات و تخاصم میان نظام‌های سیاسی را فراهم آورده است. عربستان و ایران، دو کشور محوری (با کد منطقه‌ای) هستند که در برهه‌های زمانی متفاوت همواره جایگاه خود را به عنوان دو پایه اصلی قدرت در منطقه حفظ کرده‌اند با این تفاوت که در استراتژیهای مختلف نقش و کارکرد آنها متفاوت بوده است. با این وجود این منطقه، در زمان حاکمیت رژیم بعث در عراق، ظرفیت پذیرش ضلع سوم قدرت را دارا بوده که به دلیل اتخاذ استراتژی ژئوپلیتیکی اشتباه و تأکید و سرمایه‌گذاری بر روی کدهای ژئوپلیتیکی غیرعقلانی، عراق نتوانست به خوبی ظرفیت‌های خود را شکوفا نماید

و خود را به عنوان ضلع پایدار ژئوپلیتیک در منطقه ثبت کند. کشورهای دیگر منطقه، کشورهای ذره‌ای محسوب می‌شوند که دارای کد ژئوپلیتیکی ملی هستند و تجربه نشان داده به دلیل عمق ژئوپلیتیکی محدود، هر زمان که این کشورها درصدد کنشگری در سطح منطقه برآمده‌اند، ضمن از دست دادن منابع خود، مجدداً در دامن کشور محوری قرار گرفته‌اند. ساخت ژئوپلیتیک منطقه خلیج فارس، با وجود دو کشور ایران و عربستان با کد ژئوپلیتیکی منطقه‌ای، مبین نظام امنیتی دوگانه‌ایست که در شرایط مختلف زمانی و بر حسب رفتار متقابل طرفین؛ زاویه میان دو جبهه کم و یا زیاد شده است. تأکید بر اختلافات، توجه به رویکردهای هنجاری در رفتار سیاست خارجی، اتخاذ استراتژی ژئوپلیتیکی کمالگرایانه، ضمن آنکه بر شدت زاویه میان این دوگانه می‌افزاید، مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی منطقه را سرشار از بار منفی می‌کند و سبب می‌شود تا دوگانه امنیتی حول دو کشور ایران و عربستان، در مقابل یکدیگر قرار گیرند در حالی که تأکید بر تشابهات، رفتار تنش‌زدا در سیاست خارجی، توجه و تأکید بر حسن همجواری و احترام متقابل، اتخاذ استراتژی واقعگرایانه، پرهیز از قرار گرفتن در استراتژی غرب و تلاش برای تهیه و تدوین استراتژی منطقه‌ای با تأکید بر نقش و حضور دو قدرت منطقه‌ای ایران و عربستان، نه تنها از میزان بار منفی متغیرهای ژئوپلیتیکی منطقه می‌کاهد بلکه این متغیرها را سرشار از بار مثبت می‌کنند و شرایط را برای کاهش و حداقل شدن زاویه میان دوگانه امنیتی ایران و عربستان فراهم می‌کند. ساخت ژئوپلیتیک این منطقه، با وجود تفاوت‌های ذاتی، تأثیری در ایجاد بی‌ثباتی سیاسی ندارند بلکه بی‌ثباتی سیاسی این منطقه، ناشی از دو عامل اصلی است. جهت‌گیری سیاست خارجی کنشگران منطقه‌ای و نظام امنیتی (ناشی از ساخت ژئوپلیتیک) دو عاملی هستند که بستر تولید و زایش بی‌ثباتی سیاسی در منطقه را فراهم می‌کنند. لذا در شرایط عادی، کنشگران منطقه‌ای توجه کمی به میزان دموکراسی حاکم بر کشورهای همسایه دارند (و اگر اشاره‌ای هم داشته باشند به صورت مقطعی و کوتاه مدت است) و تنها در شرایط خاص امنیتی است که جهت‌گیری کنشگران منطقه‌ای، مؤلفه‌های نظام سیاسی کشورهای منطقه را نشانه می‌رود و آن را مورد هدف قرار می‌دهد و سبب بروز آشفتگی و بی‌ثباتی سیاسی در منطقه می‌شود. مؤید این بحث، حضور دولت موقت در ابتدای پیروزی انقلاب است. رویکرد فکری و فضای گفتمانی که دولت موقت در ماه‌های نخستین انقلاب اسلامی در پیش گرفته بود باعث شد تا کشورهای عرب حوزه

خلیج فارس، با وجود ترس از ظهور یک قدرت ایدئولوژیک در منطقه، به دلیل رویکرد دولت موقت، در صدد مقابله مستقیم با جمهوری اسلامی ایران نباشند.

در خاتمه آنچه اهمیت دارد که به آن توجه شود، ساختار امنیتی کشورهای این منطقه است که امنیت دولت و طبقه حاکم با امنیت ملی آنان پیوند خورده است. امنیت ملی کشورهای منطقه به شدت به اقتصاد آنها گره خورده است و اقتصاد آنها هم با عامل ژئوپلیتیکی مهمی به نام انرژی، نفت و گاز مرتبط است. این عوامل اقتصادی در انحصار حکومت‌های منطقه است و بخش خصوصی اجازه حضور و بهره‌برداری از این عامل ژئوپلیتیکی را (بدون اجازه دولت‌هایشان) ندارند و بازار رقابتی در این منطقه در راستای سیاست‌های رقابتی حکومت‌ها برای عمق بخشیدن به نفوذ ژئوپلیتیک خود و ایجاد گسست در ژئوپلیتیک کشورهای دیگر به شمار می‌رود. استفاده از ابزار قیمت برای تعیین ارزش واقعی این عامل ژئوپلیتیکی، امنیت هر یک از این کشورها را نیز تحت تأثیر منفی قرار می‌دهد لذا از ابزار کاهش و یا افزایش تولید انرژی برای ایجاد چالش در ژئوپلیتیک کشورهای دیگر بهره می‌برند. کاهش و یا افزایش قیمت انرژی، برنامه‌های دولت‌های منطقه را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد و آنها را در مسیر توسعه با چالش مواجه می‌کند. ایجاد بی‌ثباتی داخلی از طریق کاهش قیمت حامل‌های انرژی، اثر منفی بر جوامع دارد و از آنجا که دولت‌ها و حاکمان نظام‌های سیاسی (عرب) منطقه برآمده از طبقه خاص اجتماعی هستند این تلاطم و نوسان در قیمت‌ها، با نوسان در سرمایه‌گذاری ملی همراه شده و تأثیر مستقیم بر وضعیت اقتصادی جامعه خواهد گذاشت و منجر به نارضایتی اجتماعی در جوامع آنها می‌شود. با توجه به جوان بودن جمعیت این منطقه، عدم وجود رونق در کشورهای منطقه سبب افزایش بیش از حد بیکاری در این کشورها شده و جامعه جوان آنها را در مقابل حاکمان و مسئولین آنها قرار می‌دهد. رو در رویی و مواجهه مستقیم و غیرمستقیم جمعیت این کشورها با طبقه حاکم، با توجه به بسته بودن سیستم سیاسی، امنیت آنان را به شدت با چالش مواجه می‌نماید. استفاده از ظرفیت‌های بخش خصوصی، فاصله گرفتن از عوامل ژئوپلیتیکی نظیر نفت، گاز و انرژی، گسترش پایه مالی دولت‌ها از طریق سرمایه‌گذاری خصوصی اجازه ورود حاکمیت شرکتی به نهادهای دولتی، و تأکید بر (افزایش) مشارکت اجتماعی در ساختار سیاسی کشورهای منطقه از عوامل مهمی هستند که می‌تواند از شدت بی‌ثباتی‌های سیاسی در منطقه بکاهد. *

کتابنامه

منابع فارسی

ابو الحمد، عبدالمجید (۱۳۷۷)، *مبانی سیاست*، تهران: طوس.

آرون، ریمون (۱۳۶۴)، *مراحل اساسی سیراندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.

اسدی، علی‌اکبر (۱۳۸۹)، «شورای همکاری خلیج فارس: سیاست خارجی و روندهای داخلی»، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، آبان ۱۳۸۹، لینک دسترسی:

<http://www.csr.ir/departments.aspx?abtId=05&depId=44&semId=462>

إلهی، همایون (۱۳۶۹)، *خلیج فارس و مسائل آن*؛ تهران: نشر قومس

امامی، محمدعلی (۱۳۸۲)، *عوامل تأثیرگذار خارجی در خلیج فارس*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل

امامی، محمدعلی (۱۳۷۹)، «سنت، نوگرایی و مشروعیت در کشورهای خلیج فارس»، *فصلنامه سیاست*

خارجی، (۵۵) ۱۴، صص ۷۳۱-۷۳۲.

جمشیدی، محمدحسین و محمدی گهروبی، رسول (۱۳۹۱)، «جمهوری اسلامی ایران و عراق نوین: تبیینی

بر کاربرد قدرت نرم در عراق نوین در راستای تحقق ارزش‌های اسلامی»، *فصلنامه مطالعات جهان اسلام*، (۴) ۱،

صص ۶۲-۶۳.

جمیله‌بهجت، جوده (۱۳۸۳)، «اقتصاد سیاسی جدید نفت در میان دولت‌های خلیج فارس»، *مجله اقتصاد*

انرژی، ترجمه مصعب عبداللهی و مرتضی یکی‌حصکویی، (۶۴) ۸، ص ۲۸.

حاتمی، محمدرضا (۱۳۸۴)، «بررسی و نقد مبانی مشروعیت حکومت از دیدگاه اهل سنت»، *فصلنامه دانش*

سیاسی، (۱) ۱۳، صص ۲۶-۲۸.

حافظنیا، محمدرضا و رومینا، ابراهیم (۱۳۸۴)، «تحول روابط ایران و عربستان و تأثیر آن بر ژئوپلیتیک

خلیج فارس»، *فصلنامه تحقیقات جغرافیایی*، (۷۷) ۱۲، صص ۶۸-۶۹.

حافظنیا، محمدرضا و کاویانی‌راد، مراد (۱۳۸۸)، *افق‌های جدید در جغرافیای سیاسی*، تهران: انتشارات سمت.

- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۵). *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*. مشهد: انتشارات پاپلی.
- خادم، فاضله (۱۳۸۸). «بازتاب بازی عربستان و ایالات متحده بر امنیت ملی ایران»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، ۵۸ (۱۴)، صص ۹۵-۹۶.
- خادم‌المله، سعیده (۱۳۹۲). «نقد و معرفی کتاب اقتصاد سیاسی خلیج فارس»، *فصلنامه سیاست خارجی*، ۱۰۵ (۱)، صص ۲۷-۵۸۸.
- خلیلی، حسین (۱۳۸۷). «ولایت‌های مطلوب نظام امنیتی حوزه خلیج فارس»، *مجله نگرش راهبردی*، ۹۹ (۹)، صص ۲۴۱-۲۴۲.
- خوشخطی، مهدی و امجدی، مهتاب (۱۳۸۶). «ساختار نظام بین‌الملل و آینده سیاسی خلیج فارس»، *فصلنامه راهبرد و توسعه*، ۱۱ (۱)، صص ۲۴۱-۲۴۴.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۸). «منابع ملی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه سیاست*، ۱۱ (۳)، صص ۲۲۳-۲۲۸.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۱). «واقعگرایی نوکلاسیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه سیاست خارجی*، ۱ (۲۶)، صص ۴۴.
- دوستان، مهدی (۱۳۹۱). *گفت‌وگو با اخوان المسلمین و انقلاب مصر*. مصاحبه در آبان ۱۳۹۲.
- ساجدی، امیر (۱۳۹۲). «مشکلات توسعه‌ای کشورهای منطقه خلیج فارس با نظام‌های موروثی»، *فصلنامه علوم سیاسی دانشگاه آزاد کرج*، ۲ (۸)، صص ۱۶۹-۱۷۲.
- سجادپور، سیدمحمد کاظم (۱۳۸۲). *سیاست خارجی ایران*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
- عزتی، عزت‌الله (۱۳۹۲) *جزوه منتشر نشده درس اقتصاد سیاسی بین‌الملل*؛ دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران
- فرجی‌راد، عبدالرضا و هاشمی، سیدمصطفی (۱۳۹۴). «نقش نظام‌های سیاسی نامتجانس حوزه خلیج فارس در بی‌ثبات‌سازی امنیت منطقه»، *فصلنامه راهبرد و مجلس*، ۲ (۸۹)، صص ۲۳۵-۲۶۶.
- فیرحی، داود (۱۳۸۰). «نظام سیاسی و دولت در اسلام»، *فصلنامه علوم سیاسی*، دانشگاه باقرالعلوم، ۱۵ (۴)، صص ۱۴۶-۱۴۸.
- کوروز، لوئیس و برفلد روزنبرگ (۱۳۷۸)، *مشروعیت سیاسی و دگرگونی فرهنگی، نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی*. ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی.
- کویینتن، آنتونی (۱۳۷۱)، *فلسفه سیاسی*، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: الهدی.
- تعارض‌ها، رحمان (۱۳۹۴). «بنیان‌های ژئوپلیتیک کشورهای عربی خلیج فارس»، مصاحبه در مرداد ۱۳۹۴.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶). «چرخش در سیاست خارجی ایالات متحده و حمله به عراق: زمینه های گفتمانی داخلی»، *فصلنامه سیاست*. (۲) ۱، ص ۷۶.

موسوی، حسین (۱۳۹۰). «تجلی مفهوم بیداری اسلامی در پیروزی انقلاب مصر»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*. (۶۷) ۱۷، صص ۳-۶.

وبر، ماکس (۱۳۷۴)، *اقتصاد و جامعه*. ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران: انتشارات مولی.
موسوی شفقائی، سید مسعود (۱۳۸۶). «ماهیت اقتصاد سیاسی بین الملل، اقتصاد سیاسی بین المللی در عصر جهانی شدن (شماره ۷)». *مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام*. به نشانی:

<http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtId=07&depId=44&semId=836>

منابع انگلیسی

Puchala, D.J. (2005). "World hegemony and the united Nations", *International Studies Review*. 7. P:502.

Kirshner, Jonathan (2010); "the tragedy of offensive realism: classical realism and the rise of china", *European journal of international relations*, 2010, p 4.

Taliaferro, Jeffrey W. (2001). "Security Seeking under Anarchy", *International Security*, Vol.25, No.3, winter 2001, pp: 158-159.

Binhuwaidin, Mohamed M. (2015), "Essential Threats to the Security of the GCC Countries in the Post Arab Spring Era", *Digest of Middle East Studies*, Volume 24, Issue 1, spring 2015, PP: 1-25.